



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۷ جنوری ۲۰۲۰

خلیل الله معروفی

داستانهایی از "منطق الطیر"

(قسمت دوم)

سلطان محمود و رند گلخنی



حضرت "شیخ فریدالدین عطار" در کتاب مستطاب "منطق الطیر" خود چند داستان "سلطان محمود غزنوی" را با بیان گهربار و سخنان سحرآثار تمثیل میکند، که هرکدام به ذات خود قابل خواندن و لذت بردن و پندگرفتن است. قصص محمود غزنوی همیشه سر زبانها بوده است. معروف است، که جهاندار نامدار، سلطان خراسان، مُدام و شخصاً از رعایای خود خبر میگرفت. ضمن چند قسمت، چنین داستانها را باهم مرور میکنیم:

حکایت مهمان شدن

سلطان محمود رند گلخن تاب را

یک شبی محمود، دل پرتاب شد	میهمان رند گلخن تاب شد
رند بر خاکسترش بنشانند خوش	ریزه در گلخن همی افشانند خوش
خشک نانی پیش او آورد زود	دست بیرون کرد شاه و خورد زود
گفت: اگر این گلخنی امشب ز من	عذر خواهد، من سرش بُرم ز تن
عاقبت چون عزم رفتن کرد شاه	گلخنی گفتش، که دیدی جایگاه
خورد و خفتم دیدی و ایوان من	آمدی ناخوانده تو مهمان من
گر دگر بار افتد، برخیز زود	پس قدم در ره نه، و سر تیز زود
ور سر ما نبودت، میبانش خوش	گلخنی گو، ریزه ای میبانش خوش
من نه کمتر، نی فزونتر آیمت	من کیم؟؟؟ تا در برابر آیمت
خوش شد از گفتار او، شاه جهان	هفت بار دیگرش شد میهمان

روز آخر گلخنی را گفت، شاه
گفت: اگر حاجت بگوید این گدا
شاه گفتا: حاجتت با من بگوی
گفت: حاجتمند آنم من، که شاه
خسروی من، لقای تو بس است
شهریار از دست تو بسیار هست!!!
با تو در گلخن نشسته، گلخنی
چون ازین گلخن درآمد، دولتم
با تو اینجا، گر وصالی می نهم
بس بُود این گلخنم، روشن ز تو
مرگ جان باد، این دل پرپیچ را
من نه شاهی خواهم و نی خسروی
شه تو بس باشی، مده شاهی مرا
عشق او باید تُرا، کار این بود
گر ترا عشق است، از وی خواه نیز
عشق کهنه، عشق تو خواهد دگر
دل بگیرد ز آن خویشش، بیشکی

آخر از شاه جهان، چیزی بخواه
شاهش آن حاجت نگرداند، روا
خسروی کن، ترک این گلخن بگوی
همچنین مهمانم آید، گاه گاه
تاج فرقم، خاک پای تو بس است
هیچ گلخن تاب را این کار هست؟؟؟
به، که بی تو، پادشاه گلخنی
کافری باشد ازینجا، رحلتم
آن به ملک هردو عالم کی دهم
چيست از تو به، که خواهم من ز تو
گر گزیند بر تو، دیگر هیچ را
آنچه میخوام من از تو، آن توئی
میهمان می‌آی، گهگاهی مرا
آن تو او را غم، و یار این بود
دست ازین دامن مکن کوتاه نیز
گنجها نقدش، دو جو خواهد دگر
بحر دارد، قطره خواهد از یکی

سلطان در آخرین دیدار به "گلخندی" میگوید:

روز آخر گلخنی را گفت، شاه
آخر از شاه جهان، چیزی بخواه

و بشنوید، که گلخندی در جواب چه میگوید:

... دیدار توووووووو برایم حکم پادشاهی را دارد و چه چیزی بهتر از لقای سلطان است، که آرزویش را بکنم؟؟؟
... در عالم پهناور مثل تو شاه بسیار زیاد است، مگر گلخنی بی مثل من، پیدا نمیشود، که شاه به دیدارش بیاید!!!
... چون از همین گلخن چنین دولتی نصیبم گشته، چقدر کفران نعمت خواهد بود، اگر این گلخن را ترک بگویم؟؟؟
... گلخن من از برکت نور سلطان، چنین روشن گشته است و چه چیزی بهتر از خود شاه است، که من بخواهم؟؟؟
... پادشاهی تنها لایق شأن تو سلطان است، مگر قلباً آرزو دارم، که یگان وقت همینطور پیشم مهمان بیائی!!!
... من از تو هیچ چیز دگری نمیخواهم و آنچه را از تو میخواهم، آن فقط خود تو هستی؛ تو و تو و توووو!!!

(خ. معروفی - همبورگ - ۲۵ جنوری ۲۰۲۰)



داستانهایی از "منطق الطیر" (قسمت دوم)